

An Examination of How Religious Scholars Deviate Under the Influence of Love of the World (*Ḥubb al-Dunyā*) and the Vices Arising from It, with an Emphasis on Verse 175 of Surah al-Aʿrāf (7:175)

Maryam Khosravani¹

Ahmad Reza Ghaʿei²

Seyyedeh Fatemeh Hashemi³

(Received on: 2025-07-22; Accepted on: 2025-12-11)

Abstract

In every society, worldly and otherworldly prosperity and misery depend on adherence to divine commandments (and acting upon them); for they are both in accordance with human nature (*fiṭrah*) and enable correct orientation through adherence to them. The prophets, their explicitly designated successors, and subsequently religious scholars bear the responsibility of teaching and instructing divine commandments. The role of religious scholars in every era, whether in the age of the prophets or in the present age, is very important and critical. Therefore, it is fitting that acting upon divine commandments would be their constant practice; for the presence of scholars who do not practice their religion can sometimes pave the way for discouragement, cynicism, and even the emergence of deviation and corruption in the religious community. This article, written using a descriptive-analytical method, finds that the Holy Qurʾan and traditions consider love of the world (*ḥubb al-dunyā*) to be the main cause of deviation among religious scholars. Love of the world activates reprehensible vices such as arrogance, stinginess, and animosity in a person, and the dynamism of these unpleasant traits gives rise to an even more unpleasant vice like envy, which in traditions is considered to burn away faith. If a religious scholar, through incorrect justifications, inclines towards the blameworthy world and treads that path, he becomes a scholar of weak faith; his presence in the religious community can create deviations that are sometimes impossible to rectify.

Keywords: Religious Scholars, Deviation, Love of the World (*Ḥubb al-Dunyā*), Envy (*Ḥasad*)

1. Ph.D. candidate, Department of Quran & Hadith Sciences and Arabic Language & Literature, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (corresponding author). Email: maryam.khosravani1360@gmail.com

2. Assistant Professor, Department of Qurʾan & Hadith Sciences, and Arabic Language and Literature, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran.

3. Assistant Professor, Department of Qurʾan & Hadith Sciences, and Arabic Language and Literature, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran.

بررسی چگونگی انحراف عالمان دینی با تأثیرپذیری از حب دنیا و رذایل ناشی از آن با تأکید بر آیه ۱۷۵ سوره اعراف

مریم خسروانی^۱

احمد رضا غائی^۲

سیده فاطمه هاشمی^۳

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۳۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۰]

چکیده

در هر جامعه‌ای سعادت و شقاوت دنیوی و اخروی در گرو عمل به دستورات الهی است؛ زیرا هم منطبق بر فطرت انسانی است و هم جهت‌گیری صحیح با تمسک به آن‌ها امکان پذیر است. انبیا و جانشینان منصوص آن‌ها و سپس عالمان دینی عهده‌دار مسئولیت آموزش و تعلیم دستورات الهی هستند و نقش عالمان دین در هر زمانی چه در عصر حضور انبیا و چه در عصر حاضر، بسیار مهم و خطیر است. بنابراین، شایسته است عمل به دستورات الهی، سیره همیشگی آنان باشد؛ زیرا حضور عالمان غیرعامل به دین، گاه زمینه‌ساز دل‌سردی، بدبینی و حتی بروز انحراف و فساد در جامعه دینی می‌شود.

در این مقاله که به روش توصیفی-تحلیلی نگاشته شده است، قرآن کریم و روایات علت اصلی انحراف عالمان دینی را حب دنیا دانسته است. حب دنیا رذایل ناپسندی همچون تکبر، بخل و عداوت را در انسان فعال کرده و پویایی این صفات ناپسند، رذیله‌ای ناپسندتر همچون حسد را سبب می‌شوند که در روایات، سوزاننده ایمان شمرده شده است. عالم دینی اگر با توجیهات ناصحیح به دنیای مذموم گرایش یابد و در آن مسیر گام نهد، به عالمی ضعیف‌الایمان بدل می‌شود؛ حضوری که در جامعه دینی می‌تواند انحرافات پدید آورد که گاه جبران آن‌ها ممکن نیست.

واژگان کلیدی: عالمان دینی، انحراف، حب دنیا، حسد

۱. دانشجوی دکتری گروه علوم قرآن و حدیث و زبان و ادبیات عرب، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران،

ایران (نویسنده مسئول) maryam.khosravani1360@gmail.com

۲. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث و زبان و ادبیات عرب، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۳. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث و زبان و ادبیات عرب، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مقدمه

در قرآن کریم مباحثی مطرح شده است که به عنوان اصل و ریشه در هدایت یا انحراف آدمیان نقش دارند؛ زیرا پروردگار به عنوان خالق، با شناخت دقیق از فطرت انسان ها دستورات خود را عرضه می کند. پراهمیت ترین موضوع در سعادت و شقاوت جوامع انسانی، اجرای دستورات واقعی دین در جامعه است که پس از انبیا و جانشینان منصوص آنان، این وظیفه خطیر بر عهده عالمان دین است؛ کسانی که فراوان، مدح آنان در قرآن کریم و روایات ذکر شده است؛ اما در برخی از آیات قرآن به ذم برخی از آنان پرداخته شده و حتی بیشترین عذاب های دنیوی و اخروی را متوجه آنان می داند (اعراف: ۱۷۵).

بررسی چگونگی تأثیرپذیری انحراف عالمان دینی از حب دنیا، از جمله موضوعاتی است که پرداختن به آن از جهات گوناگون ضرورت دارد؛ زیرا وابستگی عالمان دین به دنیای مذموم، افزون بر انحراف شخصی آنان، زمینه ساز انحراف در جامعه و پیدایش بدبینی نسبت به دین و دیگر عالمان وارسته می شود. با آنکه این مسئله از پشتوانه ای غنی در منابع دینی برخوردار است، تاکنون از سوی پژوهشگران به گونه ای شایسته و اقناع کننده بررسی نشده است. همچنین تبیین این مسئله که چگونه عالمی با سابقه درخشان دینداری در دام حب دنیا گرفتار می شود و از صراط مستقیم الهی انحراف می یابد، بحثی بنیادین و سرنوشت ساز است؛ زیرا اگر پاسخی مستدل و مبتنی بر بیانات الهی به آن داده شود، می تواند موجب بیداری و آگاهی جامعه گردد و مانع آن شود که عملکرد برخی منحرفان، ملاک داوری درباره دین و دیگر عالمان وارسته قرار گیرد.

هدف از تحقیق، توجه دادن جامعه به این مسئله است که عالمان دینی مانند سایر انسان ها غیرمعصومند، و هرچند بروز خطا از آنان قبیح است، اما بعید نیست. خداوند متعال نیز با بیان زمینه های انحراف و مسئله دنیاگرایی آنان در قرآن کریم، غیرمعصوم بودن آن ها را تأیید می کند. نباید انحراف برخی از آنان برای افراد جامعه، بهانه ای بر جدایی از دین یا سایر عالمان وارسته

باشد. با توجه به بررسی‌های انجام شده درباره این مسئله تاکنون تحقیقی صورت نگرفته است؛ اما مقالاتی با عناوین زیر وجود دارد:

۱. «دنیاهایی آسیبی فرهنگی از منظر قرآن»، سیدمصطفی احمدزاده، مجله پژوهش‌های قرآنی؛

۲. «دنیاهایی و پیامدهای اجتماعی آن در آموزه‌های قرآنی»، محمدباقر آخوندی؛

۳. «تبیین زمینه‌های انحراف عالمان دینی از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه»، فرومن حیدرنژاد.

روش انجام تحقیق، توصیفی-تحلیلی است و با استفاده از فیش برداری از منابع اصلی و فرعی صورت گرفته است؛ همچنین به منظور تحلیل آن، از آیات و روایات استفاده شده است.

تعریف مفاهیم کلیدی

حب دنیا؛ کلمه «حب»، نقیض بغض (ازهری، ۱۴۲۱ق: ج ۴، ص ۸) و به معنای دوستی و محبتی است که جایگاهش در قلب است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۲۱۴). کلمه «دنیا» نیز از ریشه «دُنُو» و در معنای اصلی یعنی نزدیک، و برای مکان و زمان و منزلت هم به کار می‌رود؛ گاهی به معنای پست و بی‌ارزش در مقابل خیر و نیک است؛ گاهی به معنای اول در مقابل آخر، و گاهی هم به معنای نزدیک در مقابل دور است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۳۱۹).

حسد؛ به معنای آرزوی زوالِ نعمت از کسی است که مستحق نعمت است و چه بسا سعی در ازاله آن نعمت هم داشته باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۲۳۴) و حاسد به معنای کسی است که زوالِ نعمت را از صاحب نعمت آرزو می‌کند؛ اگرچه آن را برای خود نخواهد (طریحی، ۱۳۷۵ش: ج ۳، ص ۳۶).

انحراف؛ از ریشه حرف و به معنای عدول از یک چیز (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۴۲؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ج ۱۲، ص ۱۳۶) است و از منظر دین، به معنای مخالفت با دستورات الهی و خارج شدن از مسیر حق است (مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۸، ص ۴۴).

عالم؛ از ریشه علم به معنای درک و فهم حقیقت است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ص ۵۸۰) و می‌توان گفت: عالم، به کسی گفته می‌شود که به درک و فهم حقیقت نائل گردد.

دین؛ به معنای جزا، حساب، قانون، شریعت، طاعت و بندگی، تسلیم و انقیاد، روش، توحید و خداپرستی آمده است (قرشی، ۱۳۷۱: ج ۲، ص ۳۸۱؛ طریحی، ۱۳۷۵: ج ۶، ص ۲۵۱؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ص ۵۷۲). از دیدگاه برخی از مفسرین، دین یعنی مجموعه‌ای از معارف نظری و عقیدتی، قوانین عملی و دستورات اخلاقی (در ابعاد فردی و اجتماعی) و سازگار با عقل و فطرت انسانی که از سوی خداوند یکتا توسط پیامبران برای هدایت همه جانبه مادی و معنوی بشر فرستاده شده و در صورت پیاده شدن، سعادت و رستگاری دنیوی و اخروی انسان را تأمین می‌کند (طباطبائی، ۱۳۸۸: ص ۲-۳؛ جوادی آملی، ۱۳۷۲: ص ۹۳؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ج ۱، ص ۲۸).

بنابراین می‌توان گفت عالم دینی کسی است که در یک جامعه دینی، با تحصیل علم و تبحر در معارف نظری و عقیدتی، احکام و قوانین عملی و دستورات اخلاقی دین، به عنوان الگو شناخته شود. انحراف عالمان دینی؛ به معنای عدول آنان از دستورات دین با تبعیت از رذائل اخلاقی است.

زمینه‌های انحراف در عالمان دینی

در قرآن کریم آیات متعددی درباره عالمان دینی و ویژگی‌های ممدوح آنان بیان شده است. کسانی که سالیانی از عمر خود را در راه کسب معارف الهی سپری کرده‌اند و دستورات الهی سرلوحه زندگانی آن‌هاست. انعکاس دین و دستورات الهی در گفتار و رفتار عالمان دینی، آنان را الگو کرده است؛ به صورتی که پس از انبیا و جانشینان منصوصشان، در امور دینی و فردی و اجتماعی، مرجع و ملجأ عامه مردم هستند.

اما گاهی مشاهده می‌شود از میان آنان کسانی، با وجود سابقه درخشان در مسیر دین‌داری و جلب اعتماد مردم، از مسیر واقعی دین منحرف گشته‌اند و با این انحراف، موجبات یاس و ناامیدی

مردم و حتی بدبینی آنان را به دین و سایر عالمان وارسته فراهم کرده‌اند. اینکه چرا چنین مسئله‌ای به وجود می‌آید و یک عالم دینی این‌گونه از مسیر الهی خارج می‌شود، به یقین شرایط و زمینه‌هایی فراهم‌کننده این خروج و انحراف است.

به اذعان قرآن کریم مهم‌ترین زمینه و ریشه اصلی این انحرافات، حب دنیای مذموم است. از امام صادق علیه السلام این حدیث قدسی نقل شده است که خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ فِتْنَةٍ بَدْءُهَا حُبُّ الدُّنْيَا؛ بدان هر فتنه‌ای در عالم واقع شود بذرت تخمش حب دنیاست» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۱۳، ص ۳۵۴). حب دنیا، اگر در مسیر آخرت و اعمال الهی قرار نگیرد، مهم‌ترین پیامدش تضعیف ایمان است؛ زیرا محرک و تقویت‌کننده صفاتی چون تکبر، بخل، غضب و عداوت در جهت پرورش خصلت‌های منفی اخلاقی در انسان است. هنگامی که این صفات رذیله فعال شوند، ایمان به تدریج رو به ضعف می‌نهد و زمینه پیدایش رذایل دیگری مانند حسد را فراهم می‌سازد؛ رذیله‌ای که حاصل آن شرّ و زیان برای فرد و جامعه و نیز گرفتار شدن حاسد به عذاب دنیوی و اخروی است. از آنجاکه رذایل اخلاقی در شمار بیماری‌های باطنی و درونی‌اند، درمان نشدن آن‌ها پیامدهای ویرانگری در حیات فردی و اجتماعی بر جای می‌گذارد؛ و اگر این بیماری‌ها در عالمان و الگوهای دینی ظهور یابد، دامنه و بسامد تخریب آن‌ها به مراتب گسترده‌تر و چه بسا جبران‌ناپذیر خواهد بود. از این رو، اساسی‌ترین گام در پیشگیری و درمان این بیماری‌ها، به ویژه امراض باطنی، شناسایی پیش‌زمینه‌ها و ریشه‌کن کردن آن‌هاست. در ادامه، هر یک از این زمینه‌ها بر پایه آیات قرآن و روایات بررسی می‌شود و نقش آن‌ها در انحراف یک عالم دینی تبیین می‌شود.

حب دنیا و چگونگی تأثیرپذیری عالمان دینی از آن

با توجه به بیان قرآن کریم و روایات، حب دنیا زمینه‌ساز لغزش انسان از مسیر الهی است؛ البته حبی که انسان را به دنیا مشغول سازد و به واسطه آن آخرت را فراموش کند. چنان‌که گذشت، برخی

عالمان دینی با وجود پیشینه روشن در دین داری، گاه در دام این آفت گرفتار می شوند؛ به گونه ای که آخرت خویش را تباه می کنند و در عمل، برخلاف باورهای خود رفتار می کنند. عالمان دنیاپرست به سبب آنکه قدرت نرم را در اختیار دارند، می توانند با کلام خویش همه چیز را دگرگون کنند؛ گاه با کتمان حق و نگفتن و سکوت خویش، مردم را گمراه می کنند و برای خود متاع دنیوی می خرند (بقره: ۱۵۹، ۱۷۴)؛ و گاه با تغییر قوانین الهی و تحریف در آن برای خود گنج قارونی فراهم می آورند و کاخ و سکه گرد می آورند و به تکاثر اموال می پردازند (توبه: ۳۴). حضرت علی علیه السلام می فرماید: «ای مردم از علاقه به دنیا بپرهیزید، حب دنیا منشأ هر گناهی است و در هر بلا و سبب هر فتنه و موجب هر مصیبتی است» (مجلسی، بی تا (الف): ج ۷۵، ص ۵۰).

البته باید به این موضوع هم توجه داشت که دنیا همیشه مذموم نیست. اگر کسی در این عالم زندگی کند و از تمام مواهب و متاع دنیا بهره مند شود؛ اما فریفته دارایی، پست و مقام های آن نشود، بلکه در مقام عمل آن ها را زمینه ای برای رسیدن به کمالات اخروی بداند و دنیا را محل عبور و مزرعه آخرت بداند، چنین دنیایی ممدوح است و همه انبیا و اولیا در برخورد با آن این چنین بوده اند. بنابراین، ممکن است شخصی به همه مواهب این عالم رسیده باشد و از نعمت های دنیا برخوردار باشد؛ ولی اهل دنیا نباشد و به آن ها دل نبندد؛ زیرا هیچ عاقلی به وسیله دل نمی بندد؛ به طوری که از مقصد و هدف باز بماند. امام علی علیه السلام می فرماید: «دنیا دو گونه است: دنیایی که به حد کفاف است [و انسان را به آخرت و معنویت می رساند] و دنیای نفرین شده [که انسان را از خدا دور می کند] (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۲، ص ۱۳۰).

قرآن کریم در آیاتی، برخی از عالمان دینی فریفته دنیا را مورد اشاره قرار می دهد و آنان را مذمت می کند؛ زیرا موجبات گمراهی خود و سایر مردم را فراهم کرده اند؛ به عنوان نمونه می فرماید: «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛ و سرگذشت کسی که آیات خود را

به او عطا کردیم و او عملاً از آنان جدا شد، برای آنان بخوان؛ پس شیطان او را دنبال کرد [تا به دامش انداخت] و در نتیجه از گمراهان شد. و اگر می‌خواستیم [درجات و مقاماتش را] به وسیله آن آیات بالا می‌بردیم، ولی او به امور ناچیز مادی و لذت‌های زودگذر دنیایی تمایل پیدا کرد و از هوای نفسش پیروی نمود؛ پس داستانش چون داستان سگ است [که] اگر به او هجوم بری، زبان از کام بیرون می‌آورد، و اگر به حال خودش واگذاری [باز هم] زبان از کام بیرون می‌آورد. این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ پس این داستان را [برای مردم] حکایت کن، شاید [نسبت به امور خویش] بیندیشند» (اعراف: ۱۷۵-۱۷۶).

مفسران درباره این آیه می‌گویند: «در مورد بلعم باعورا نازل شده و او از بنی اسرائیل بود» (بحرانی، ۱۴۱۶ق: ج ۲، ص ۶۶۵). او در عصر موسی علیه السلام زندگی می‌کرد و از دانشمندان و علمای مشهور محسوب می‌شد؛ حتی موسی علیه السلام از وجود او به عنوان یک مبلغ نیرومند استفاده می‌کرد و کارش در این راه آن قدر بالا گرفت که دعایش در پیشگاه خدا به اجابت می‌رسید؛ ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعده و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست داد، تا آنجا که در صف مخالفان موسی علیه السلام قرار گرفت (بابایی، ۱۳۸۲ش: ج ۲، ص ۱۱۳). گفته شده است: کلمه «اخلد» در آیه که مصدر آن «اخلاد» است به معنای ملازمت دائمی است، و اخلاص به سوی ارض، به معنای چسبیدن به زمین است، و این تعبیر کنایه از میل به بهره‌مندی از لذات دنیوی و ملازمت آن است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ج ۸، ص ۳۳۲).

در آیه شریفه، پشت سر هم آمدن دو تعبیر «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» و «اتَّبَعَ هَوَاهُ» نشانگر این است که اگر انسان (ولو اینکه عالم دینی هم باشد) ملازم دنیا و لذات آن شود و توجهی به آخرت و ماوراء نداشته باشد، تابع هواهای نفسانی می‌شود و حتی اعتقادات محکم خود را نیز از دست خواهد داد. عالم دینی وابسته به دنیا و لذات دنیایی و تابع هواهای نفسانی، همان عالم بی‌عمل است و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را اهل دوزخ دانسته و فرموده است: «الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ: رَجُلٌ عَالِمٌ أَخَذَ بِعِلْمِهِ، فَهَذَا نَاجٍ، وَعَالِمٌ تَارَكَ لِعِلْمِهِ، فَهَذَا هَالِكٌ وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذَوْنَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ؛ علما بر دو

گروه‌ند: عالمی که بر علم خود کار کرده، پس او نجات یافته است؛ و عالمی که به علم خود عمل نکرده، پس او هلاک شده است؛ و به درستی که اهل دوزخ از بوی بد عالمی که به علمش عمل نکرده است، متأذی می‌گردد» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ص ۵۵).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ابن مسعود در بیان آیه «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ» و اگر ببینی [مشرکان] زمانی که [با ظهور قیامت] ترسان و وحشت زده می‌شوند [امر عجیبی می‌بینی] و [آن اینکه برای آنان] توانایی [گریز از عذاب] نیست، و از جایی نزدیک [که موقف قیامت است] بازداشت می‌شوند» (سبأ: ۵۱)، فرمود:

یعنی علما و فقها، ای ابن مسعود کسی که علم را یاد بگیرد و از آن اراده دنیا کند و به دنبال حب دنیا و زینت‌های آن باشد، مستوجب سخط الهی می‌شود و در درک اسفل قرار می‌گیرد. خداوند فرمود: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» [بقره: ۸۹]. ای ابن مسعود کسی که قرآن را برای دنیا و زینت‌هایش بیاموزد، خداوند بهشت را بر او حرام می‌کند و کسی که علم بیاموزد و بدان عمل نکند در روز قیامت کور محسور می‌شود و کسی که به خاطر ریا علم بیاموزد و با آن فقط دنیا را بخواد خداوند برکت را از زندگی او می‌برد و او را به خودش واگذار می‌کند و کسی که به خودش واگذار شود هلاک خواهد شد (طبرسی، ۱۴۱۲ق: ص ۴۵).

از حضرت عیسی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «دینار بیماری دین است و عالم طبیب دین است، پس زمانی که دیدید طبیب مرض را به خودش چسبانده است، نسبت به او بدبین باشید و بدانید که خیرخواه دیگران نیست» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۲، ص ۱۰۷).

حب دنیا و دلبستگی مستمر به آن، اگر از افق آخرت جدا شود، برای انسان مؤمن به تدریج ایمان را فرسوده می‌کند؛ زیرا با توجهات گوناگون برای بهره‌مندی بیشتر، همچون خوره به جان باورها می‌افتد و بنیان اعتقاد را می‌ساید، تا آنجا که اگر فرد به خود نیاید، در ورطه هلاکت بی‌ایمانی فروخواهد افتاد. ضعف ایمان علت اصلی نادیده گرفتن فرمان‌های الهی است. اگر انسان، همواره خدا را حاضر و ناظر بداند و به دادگاه بزرگ الهی در قیامت معتقد باشد، هرگز حدود الهی را

نمی‌شکند و از مرزها تجاوز نمی‌کند و آلوده شهوات و مفسد اخلاقی نمی‌گردد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «لَا يَكْمُلُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يُحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ، وَيُبْغِضَ مَنْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ؛ ایمان بنده‌ای کامل نمی‌شود مگر آنچه را خداوند دوست دارد او نیز دوست داشته باشد و آنچه را خداوند دشمن دارد او نیز دشمن بدارد» (محلاتی، ۱۳۷۸: ج ۱، ص ۹۲).

بنابراین، نتیجه ایمان قوی، اعتقاد راسخ به پروردگار (انجام اوامر الهی و دوری از نواهی) و شناخت درست جهان آفرینش است، و محصول باطن انسان‌های باایمان، عمل و رفتارهای صالح و پسندیده است. عالمان دینی کسانی هستند که علم دین را آموخته‌اند و باید بهره‌برداری از علم دین توسط آنان در جهت حسن اخلاق و عمل به دستورات الهی و قوت ایمان باشد. اکنون با توجه به آیه مورد اشاره این سؤالات مطرح می‌شود: ضعف ایمان در یک عالم دینی چگونه شکل می‌گیرد؟ چرا حب دنیا می‌تواند چنین تأثیری بر یک عالم دینی با سابقه دین‌داری قوی داشته باشد؟ در پاسخ به این پرسش‌ها باید گفت: اولاً، هیچ انسانی (به استثنای معصومان علیهم السلام) مصون از خطا نیست، حتی عالمان دینی؛ ثانیاً، درون تمام انسان‌ها صفاتی وجود دارد که جهت‌دهی صحیح به هر کدام از آن‌ها، پیشرفت مادی و اخلاقی و معنوی را به دنبال دارد؛ اما استفاده ناصحیح و برخلاف دستورات الهی از آن‌ها، فراهم‌کننده ضعف ایمان و سستی اعتقاد به خداوند است. یک عالم دینی حتی اگر عمری را در مکتب دین و عمل به دستورات آن سپری کرده باشد، باز در صورت افتادن در دام‌های حب دنیا به انحراف خواهد رفت. حب دنیا انسان را به سوی رذائلی سوق می‌دهد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

الف. تکبر: از ریشه کبر و از رذائل اخلاقی است و به کسی گفته می‌شود که خود را صاحب بزرگی بداند (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۳، ص ۴۶۸). انسان متکبر نمی‌تواند کسی را برتر از خود ببیند و این ویژگی او را کوردل و قلبش را تاریک می‌سازد. شاید یکی از زمینه‌های انحراف بلعم باعورا تکبر او بود؛ زیرا زمانی که وعده‌های دنیایی فرعون را شنید به جای ترجیح امر الهی و ورد درخواست

فرعون، خواسته خود و نفس خود را برتر دانست. مورد دیگری که در این زمینه می‌توان بدان اشاره کرد، عمل متکبرانه شیطان در اطاعت نکردن از امر پروردگار و سجده نکردن در مقابل آدم است. شیطان امر پروردگار را به عنوان خالق و معبود خود نشناخت؛ بلکه جنس خود و عبادت خود را نگریست و این منیت و غرور، زمینه ساز طرد و رجیم شدن او شد: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (بقره: ۳۴). در تفسیر المیزان درباره این آیه آمده است که تکبر و ابای شیطان از دستور الهی نسبت به سجده در برابر آدم، کفر درونی و عدم ایمانش را آشکار کرد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ج ۱، ص ۱۲۲).

تکبر در میان اهل علم به اشکال مختلف ظهور می‌کند، امام خمینی می‌فرماید:

برخی از عالمان دینی متکبر توقع دارند که همه مردم از آن‌ها اطاعت کنند و سخنان آنان را بدون چون و چرا بپذیرند؛ اسم هر طایفه از اهل علم به میان آید، به آن طعنه می‌زنند و جز علم خود، سایر آن‌ها را انسجیده طرد کرده و از اسباب هلاکت می‌دانند و علمای سایر علوم را از روی جهل، طرد می‌کنند و چنین وانمود می‌کنند که دیانت موجب شده تا آن‌ها را تحقیر کنند (امام خمینی، ۱۳۹۴ش: ص ۸۲).

علت اصلی تکبر، جهل انسان نسبت به مرتبه حقیقی خویش (محاسبی، ۱۳۹۰ق: ج ۱، ص ۳۷۷) و منسوب کردن صفات کمالی به خویش است (غزالی، ۱۳۶۱ش: ج ۲، ص ۲۵۷). بنابراین یک عالم دینی که تکبر مذموم دارد، قطعاً مرتبه حقیقی وجود خود را نشناخته و فراگیری علم دین، تأثیری در تهذیب او نداشته است و بذر علم هرچند به صورت صحیح و به دور از اشتباه در ضمیر وجودی او کاشته شده؛ اما چون زمین و بستر آن نامناسب است، هرگز محصولی درخور و شایسته نخواهد داد. مرحوم فیض کاشانی در این باره می‌گوید: اهل علم به واسطه تکبری که دارند نه تنها مردم را کوچک‌تر از خود می‌پندارند؛ بلکه همچون حیوانات بدان‌ها می‌نگرند، آن‌ها را نادان و خود را عالم می‌دانند و همچنین انتظار دارند که اول به او سلام دهند. بنابراین اگر او ابتدا سلام کند، این عمل را احساس

ترحم نسبت به دیگران و نعمتی که سپاسگزاریش لازم است، می شمارد. مردم او را هنگام بیماری ملاقات و عیادت می کنند؛ ولی او غالباً به عیادت ایشان نمی رود، اگر هم برود گویی آنان بندگان یا مزدوران او هستند. اگر به کسی چیزی می آموزد، گویی این علم آموزی احسان و مرحمتی از او به مردم است و با آن عمل، حقی برایشان پیدا می کند. این ها مظاهری از امور دنیایی است که مرحوم فیض می شمارد؛ اما تکبر اهل علم بر مردم درباره امور آخرت این است که خود را نزد خداوند بالاتر و برتر از مردم می پندارد، در نتیجه بر آنان بیشتر از مقداری که بر خود ترسان است، بیم دارد و برای آنها طلب بخشش کرده و ایشان را گناهکار و خویش را صاحب صفات حمیده می داند. او برای خود امیدوار است بیش از آنچه برای آن ها امید دارد (فیض کاشانی، ۱۴۰۳ق: ج ۶، ص ۲۳۵).

سیره عملی انبیا و ائمه علیهم السلام و به تبع آن ها علمای ربانی، خشیت در برابر خداوند و بندگان خدا بوده است: «أَتَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر: ۲۸) و آن را موجب تعالی انسان و قرب پروردگار می دانستند. از همین رو، حضرت علی علیه السلام فرمودند:

اگر خداوند، تکبر را برای بندگان اذن می داد و بدان راضی بود، پیامبران و اولیائش سزاوارتر بودند و در این امر به آن ها رخصت می داد؛ ولی خدای متعال خود بزرگ بینی را برای آنان نمی پسندد و تنها به فروتنی آنان راضی است. در نتیجه، آنان هم از روی فروتنی رخسارهای خود را در برابر او بر زمین گذاردند و چهره هایشان را در خاک مالیدند و بال های مهر و محبت خود را برای مؤمنان گسترانیدند (شریف رضی، بی تا: ص ۵۴۴).

در روایتی دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «این است و جز این نیست که من بنده ای هستم که بر روی خاک می نشینم و چیزی می خورم، جامه پشمین می پوشم و شتر را می بندم و انگشتان خود را می لیسم و چون بنده ای مرا بخواند، اجابت می کنم. پس هر که طریقه مرا ترک کند، از من نیست» (نراقی، ۱۳۸۴: ص ۲۸۴). بنابراین، عامل خشیت، شاخصی مهم برای تمییز عالم دینی واقعی از دیگران به شمار می آید.

با توجه به مطالبی که گذشت، می‌توان گفت: تکبر یکی از زمینه‌های فراهم‌کننده حسادت است؛ زیرا خودبینی و نخوت اجازه برتری‌بینی به انسان نمی‌دهد و اگر موردی مشاهده کند، رذیله حسادت (به صورت مستقیم یا با واسطه و غیرمستقیم) او را به سمت شر رساندن و ضرر به محسود سوق می‌دهد، و چه بسا عالمان حسودی که با حسادت خود، ضربه‌هایی مهلک و غیرقابل جبران بر پیکره جامعه دینی زده‌اند و تفرقه و دودستگی به وجود آورده‌اند.

ب. بخل: به معنای اِمساک و نگه داشتن و حبس کردن اموالی است که حق نیست نگه داشته شود. نقطه مقابل این حالت، جود و بخشندگی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۱۹۰). فرد بخیل نه تنها خود به کسی چیزی نمی‌بخشد، از بخشش دیگران نیز ناراحت می‌شود و نمی‌تواند فضل الهی را برای کسی ببیند. می‌توان گفت انحراف بلعم با عورا ناشی از بخل او در به‌کارگیری ایمان درونی‌اش بود. اگر در مقابل درخواست فرعون در عمل به ایمانش بخل نمی‌ورزید، این چنین گرفتاری ایمانی و دور شدن از رحمت الهی نمی‌شد.

خداوند در برخی آیات سوره نساء، به بخل شدید و انحصارطلبی اهل کتاب (عالمان یهود) اشاره کرده است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا؛ آیا به کسانی که بهره‌ای اندک از [دانش] کتاب [تورات و انجیل] به آنان داده شده ننگریستی که به هر معبودی غیر خدا، و هر طغیان‌گری ایمان می‌آورند؟! و درباره کسانی که کافر شده‌اند، می‌گویند: آنان از کسانی که ایمان [به قرآن و پیامبر ﷺ] آورده‌اند، راه یافته‌ترند» (نساء: ۵۱) و «أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُوَثِّقُونَ النَّاسَ نَقِيرًا؛ آیا آنان را بهره‌ای از حکومت است [که بخواهند چیزی به مردم دهند و کارساز دنیا و آخرتشان باشند، اگر هم بهره‌ای باشد] در این صورت به اندازه گودی پشت هسته خرما به مردم نمی‌پردازند» (نساء: ۵۳).

طبق نقل برخی از مفسران، این آیات در مذمت علمای یهود نازل شده است و اگر آن ملکی را که خداوند به پیامبر ﷺ به صورت نبوت، ولایت، هدایت و امثال آن اعطا فرموده بود، به سبب بخل

و سیرت و باطن ناپسندشان، حتی بخش کوچکی از آن را نیز به مردم نمی‌رساندند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ج ۴، ص ۳۷۵؛ طبرسی، ۱۳۳۸ش: ج ۳، ص ۱۰۶).

همچنین در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا؛ کسانی که [از انفاق اموالشان در راه خدا] بخل می‌ورزند، و مردم را به بخل فرمان می‌دهند، و آنچه را خدا از فضل خود به آنان داده پنهان می‌کنند، [کافرنند] و ما برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم» (نساء: ۳۷). منظور بخل ورزیدن اهل کتاب از اظهار، صفات پیامبر ﷺ است که در کتابشان آمده بود (طبرسی، ۱۳۳۸ش: ج ۳، ص ۸۴).

حضرت علی (ع) می‌فرماید: «الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ، وَهُوَ زِمَامٌ يَقَادُ بِهِ إِلَى كُلِّ شَوْءٍ؛ بخل جامع همه بدی‌ها و زشتی‌هاست، افساری است که انسان به وسیله آن به سمت هر بدی کشانده می‌شود». بخل به عنوان یک صفت ناپسند، مواردی را شامل می‌شود که عبارت‌اند از: ۱- کوتاهی از فضیلت بخشندگی؛ و لازمه آن نادانی است، زیرا شخص بخیل نمی‌داند که مال را در کجا باید مصرف کند. ۲- تبه‌کاری؛ زیرا باعث افراط در خواسته‌ها و دلبستگی به دنیا است. ۳- ترس؛ چون کسی که در مال خود بخل بورزد نسبت به جان خویش بخیل تر خواهد بود. ۴- تن به ظلم دادن و ستم کردن به جهت کوتاهی در فضیلت عدل و میانه‌روی در مال خود. ۵- حرص. ۶- حسد. ۷- دون‌همتی و دروغ و مکر و خیانت. ۸- قطع رحم و رعایت نکردن برابری و مساوات است (بحرانی، ۱۳۶۲ش: ج ۵، ص ۷۳).

اگر عالمان دینی واقعیت‌های دین را آشکار نسازند و مردم به سبب آن در ناآگاهی باقی بمانند و قادر به تشخیص راه درست از نادرست نباشند، چنین عالمانی بخیل‌اند؛ و اگر در ریشه‌کن کردن این رذیله و اصلاح آن توفیق نیابند، استمرار آن، آنان را به ضعف ایمان و ظهور رذایل دیگر، از جمله حسادت، سوق می‌دهد. نمونه‌ای از این وضعیت، عملکرد علمای بنی اسرائیل در پنهان داشتن نبوت و صفات پیامبر اسلام ﷺ است؛ عملی که مردم را از انتخاب مسیر صحیح و باور به پیامبر الهی باز می‌داشت؛ زیرا آن‌ها به عنوان عالمان دینی مورد اعتماد بودند و سخنانشان اتمام حجت

به شمار می‌آید. این رویه را نیز برخی از عالمان دینی مسلمان طی کرده‌اند و اگر چنین نبود، چرا اسلامی که محتوایش واحد و پیغمبرش واحد است، باید فرقه‌های متعدد داشته باشد و اتفاقاً همه آنان نیز داعیه بر حق بودن را داشته باشند؟

خلاصه اینکه، عالمان دینی با سخاوت از انبساط روحی برخوردارند، فضای روح و جان آن‌ها توسعه معنوی ویژه‌ای یافته است؛ به گونه‌ای که معنویت از وجودشان سرشار است و تراوش می‌کند و به دیگران نیز می‌رسد؛ زیرا بنا بر فرموده حضرت علی علیه السلام: «السَّخَاءُ ثَمَرَةُ الْعَقْلِ؛ بخشندگی میوه درخت خردمندی است» (ری شهری، ۱۴۱۶ق: ج ۴، ص ۴۱۹). بنابراین بخل ثمره جهل انسان است و یک عالم دینی که وجودش سرشار از نعمت خدادادی عقلانیت باشد، هرگز گرفتار جهل و ثمره‌های آن مانند بخل نخواهد شد.

ج. عداوت و دشمنی: عداوت از ماده «عدو» به معنای تجاوز است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۵۵۳). علامه مجلسی یکی از اسباب حسد را عداوت می‌داند (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۸۰، ص ۴۰) و اگر به عنوان یک صفت در نفس، راسخ شود، آتش آخرت را نصیب انسان می‌کند. قرآن کریم و روایات منشأ عداوت را دو چیز می‌دانند: شیطان و نفس انسان. خداوند در قرآن می‌فرماید: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ؛ پس شیطان هر دو را از آن بلغزانید؛ و از آنچه در آن بودند ایشان را به درآورد؛ و فرمودیم: فرود آید، شما دشمن همدیگرید؛ و برای شما در زمین قرارگاه، و تا چندی برخورداری خواهد بود» (بقره: ۳۶). پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ؛ دشمن‌ترین دشمن تو، نفسی است که میان دو پهلویت قرار دارد» (ابن ابی فراس، ۱۳۶۳ش: ج ۱، ص ۱۸۳).

زمانی که خداوند به شیطان فرمان داد تا به انسان سجده کند و او به سبب تکبر نافرمانی نمود و از درگاه الهی رانده شد، به دشمنی دائمی برای انسان بدل گشت. از آن پس، یکی از اهداف او، ایجاد عداوت میان انسان‌هاست؛ عداوتی که زمینه‌ساز ظهور رذایل دیگر نیز می‌شود. با این حال، تأثیر حضور شیطان و توان او در خارج کردن انسان‌ها از مسیر سعادت، به قوت ایمان و میزان اخلاص

افراد بستگی دارد: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» شیطان گفت: پس به عزّت تو سوگند که همگی را از راه به در می برم، مگر آن بندگان پاکدل تو را! (ص: ۸۲-۸۳). اگر فراگیری علم دین نتواند در تزکیه نفس انسان اثرگذار باشد، خبائث درونی و باطنی او را پاک نسازد و تجربه مبارزه عملی با شیطان را فراهم نکند، خود به حجابی بزرگ بدل می شود؛ حجابی که انسان را چنان مست غرور و خودخواهی می سازد که جز خود، خواهش های نفسانی و وسوسه های شیطانی را نمی بیند و با توجیهاتی نادرست و نسبت دادن آن ها به دین، رفتارهای غلط خود را توجیه می کند. اگر عالم دینی، عداوت های نابجای ناشی از وسوسه شیطان و نفس اماره را پیشه کند، نمی تواند خادم واقعی دین و هدایتگر مردم باشد؛ زیرا این رذیله اخلاقی او را به سوی بی عدالتی، ظلم و سخنان ناصواب می کشاند و تصویری تحریف شده از دین را در جامعه به نمایش می گذارد؛ به گونه ای که حتی تلاش برای جبران در آینده نیز هرگز نمی تواند تمام آثار منفی آن را پاک کند. بلعم باعورا به عنوان نمونه ای که در قرآن کریم به او اشاره شده است با وعده های فرعون، تسلیم هوای نفس و مکر شیطان شد و دوستی میان او و حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام تبدیل به کینه و دشمنی گشت؛ عالمی که مستجاب الدعوه بود؛ اما با تبعیت از شیطان، خداوند او را به یک حیوان پست تشبیه می کند.

به کار بستن ناصحیح صفاتی همچون تکبر، بخل و عداوت، انسان را به سوی رذیله حسادت می کشاند و علمای اخلاق آن را بدترین امراض نفسانی و دشوارترین همه رذایل، می دانند که صاحب خود را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار می سازد؛ زیرا انسان حسود لحظه ای در دنیا از غصه و غم خالی نیست (عذاب دنیایی)، و هر نعمتی از کسی ببیند، متألم می شود. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «کمترین مردمان از حیث لذت، حسود است زیرا ذائقه و طبع او، همیشه از تلخی حسادت متغیر است» (نراقی، ۱۳۴۸: ج ۲، ص ۴۵۶). با توجه به آیات قرآن کریم و روایات، برخی از عالمان دینی گرفتار این رذیله می شوند و علاوه بر تغییر در مسیر ایمانی خود، سایر انسان ها را نیز به گمراهی می کشانند. در ادامه، مسئله حسد را به عنوان مهم ترین پیامد رذایلی چون بخل و تکبر، که ریشه در حب دنیا دارند، در میان عالمان دینی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

حسدورزی عالمان دین

همان طور که در معنای واژگان اشاره شد، حسد به معنای آرزوی زوال و ازاله نعمت از کسی است که مستحق آن باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۲۳۴) و از پلیدترین ویژگی هایی است که در هر جامعه ای دیده می شود. در نکوهش این صفت رذیله همین بس که نخستین قتل در عالم خلقت (قتل هابیل به وسیله برادرش هابیل) بر اثر حسد اتفاق افتاد. حسادت نوعی بدبینی به عالم هستی و اعتراض به نظام حاکم بر کائنات است و به اعتقاد انسان حسود، در روی زمین برای همه انسان ها و فور نعمت وجود ندارد (نراقی، ۱۳۷۲ش: ص ۴۴۷). این رذیله همواره در ارتباط با نعمت ظهور می یابد و هنگامی که نعمتی به بنده ای اعطا شود، برای ناظر بر لذت و بهره مندی او، یکی از دو حالت رخ می دهد: نخست، اینکه از وجود آن نعمت ناخشنود شده و زوال آن را آرزو کند؛ این حالت، حسد نامیده می شود. دوم، اینکه نه از وجود نعمت ناراحت شود و نه زوال آن را بخواهد، بلکه آرزو کند دیگران نیز از چنین نعمتی بهره مند گردند؛ این حالت، غبطه نامیده می شود و از صفات پسندیده است که زمینه رشد و تحرک انسان را فراهم می آورد (شبر، ۱۳۷۸ش: ص ۲۵۵). به بیان دیگر، منشأ حسد، محبت دنیا و منافع آن است (نراقی، ۱۳۷۲: ج ۲، ص ۴۶۴).

قرآن کریم، حسد و حاسد را شرّ می داند و برای در امان ماندن از گزند آنان، استعاده یعنی پناه بردن به خداوند را توصیه می کند؛ بدین معنا که تنها خداوند قادر است شرّ آن ها را برطرف سازد. بر این اساس، در سوره فلق می فرماید: «مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ؛ و از شر حسود آن گاه که حسد ورزد» (فلق: ۵) یا در آیه ۳۲ سوره نساء فرمود: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا؛ آرزو [و توقع بی جا] در فضیلت و مزیتتی که خدا به آن بعضی را بر بعضی برتری داده مکنید؛ که هر یک از مرد و زن از آنچه اکتساب کنند بهره مند شوند. و هر چه می خواهید از فضل خدا درخواست کنید [نه از خلق] که خدا به همه چیز دانا است». در این آیه شریفه، خدای متعال انسان را به تلاش دعوت کرده و فضلی را که نصیب دیگران می شود، حاصل تلاش آن ها می داند و اگر کسانی آرزوی چنین

الطافی را دارند باید همانند آن‌ها تلاش کنند تا بتوانند همسان و همانند آن الطاف را کسب کنند و حسادت و تمنای زوال فضل از دیگران را تقبیح می‌کند.

مرحوم نراقی در جامع السعادات می‌گوید: «حسد موضوعی درون صنفی است و هر صنفی به صنف خود حسد می‌برند، نه به صنف دیگر. پس عالم به عالم حسد می‌برد نه به عابد، و تاجر به تاجر حسد می‌برد نه به عالم، مگر به سبب دیگری که باز باعث رابطه گردد» (نراقی، ۱۳۱۲ ش: ج ۲، ص ۴۷۷). حسد معمولاً در میان کسانی صورت می‌پذیرد که در منافع و اهداف با هم تصادم داشته باشند به خصوص در جایی که یکی از آنان دیگری را مانع رسیدن به هدف خود بداند؛ بنابراین، از او متنفر شده و بغض و کینه او را به دل می‌گیرد (شبر، ۱۳۷۸ ش: ص ۲۵۶). امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «به راستی مؤمن غبطه می‌خورد؛ ولی حسادت نمی‌ورزد؛ اما منافق حسادت می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد» (کلینی، ۱۴۰۷ ق: ج ۲، ص ۳۰۷). با توجه به این حدیث گران قدر می‌توان گفت تنها چیزی که بر صفت رذیله حسد غالب می‌شود، ایمان محکم است؛ بنابراین صفت حسد از مؤمنان واقعی برداشته شده است. این مرض نفسانی، میوه صفاتی همچون عجب، کبر، حرص، بخل، کفر و بدعت است. این شش صفت، نتیجه غضب، شهوت، هوی و هوس در انسان هستند (شبر، ۱۳۷۸ ش: ص ۲۵۴). بنابراین صفت حسد، نتایج نکوهیده بی‌شماری دارد؛ زیرا ثمره تمام رذالت‌های باطنی در وجود انسان است. حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «منشأ و ریشه رذائل، حسادت است» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ ق: حکمت ۵۲۴۲) و در حدیثی دیگر امام باقر علیه السلام فرمود: «حسد ایمان را می‌خورد؛ همان‌طور که آتش هیزم را» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ج ۷۵، ص ۲۵۲). در روایتی امام صادق علیه السلام، آفت دین را حسد و عجب و فخرفروشی می‌داند (کلینی، ۱۴۰۷ ق: ج ۳، ص ۴۱۸). به گفته صاحب جواهر، حسد هنگامی که در گفتار یا کردار ظهور یابد، گناه کبیره و حرام است؛ اما صرف خطور آن در قلب، بدون ایجاد اثر عملی، حرام به شمار نمی‌آید (نجفی، ۱۴۲۱ ق: ج ۴۱، ص ۵۲-۵۳). این رذیله همچنین از موانع قبولی نماز است و تظاهر به آن می‌تواند عدالت فرد را از بین ببرد؛ از این رو، شهادت شخص حسود پذیرفته نیست (فیض کاشانی، بی تا: ج ۲، ص ۲۵).

همان‌گونه که بیان شد، مسئله حسادت ممکن است در میان افراد و گروه‌های مختلف به وجود آید؛ از جمله این افراد می‌توان به برخی از عالمان دینی اشاره کرد. وجود حسادت در میان اهل علم به ویژه عالمان دینی، عواقبی نامیمون را رقم می‌زند؛ زیرا هم سرنوشت دینی مردم را دچار خطر و انحراف می‌کند و هم مسیر ایمانی علمای دین را تغییر می‌دهد. وجود حسد در میان اهل علم، دور از ذهن نیست؛ زیرا برتری برخی از آنان نسبت به برخی دیگر، ممکن است حس حسادت را به وجود آورد. در قرآن کریم در آیات متعددی به این مسئله اشاره شده است و علمای قوم یهود را به عنوان مصداق آن ذکر می‌کند. در سوره بقره می‌فرماید: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اُخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اُخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اُخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ مردم [در ابتدای تشکیل اجتماع] گروهی واحد و یکدست بودند [و اختلاف و تضادی در امور زندگی نداشتند]، پس [از پدید آمدن اختلاف و تضاد] خدا پیامبرانی را مژده‌دهنده و بیم‌رسان برانگیخت، و با آنان به درستی و راستی کتاب را نازل کرد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند. [آن‌گاه در خود کتاب اختلاف پدید شد] و اختلاف را در آن پدید نیاوردند مگر کسانی که به آنان کتاب داده شد، [این اختلاف] بعد از دلایل و برهان‌های روشن و آشکاری بود که برای آنان آمد، [و سبب آن] برتری جویی و حسد در میان خودشان بود. پس خدا اهل ایمان را به توفیق خود، به حقی که در آن اختلاف کردند، راهنمایی کرد. و خدا هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می‌کند» (بقره: ۲۱۳).

در تفاسیر بیان شده است: «منظور از "إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ" گروهی است که به آنان علم داده شده بود؛ مانند یهود و نصاری که صفات نبی اکرم ﷺ را کتمان کردند؛ در حالی که بدان علم داشتند و تحریف و تبدیل در کتاب نمودند» (کاشانی، ۱۳۳۶ ش: ج ۱، ص ۴۵۶؛ طبرسی، ۱۳۳۸ ش: ج ۲، ص ۲۸۳) و «منظور از "بَغْيًا" حسد و ظلم و ریاست‌طلبی به خاطر حرص بر دنیا است، نه از جهت شبهه و جهل» (طبرسی، ۱۳۳۸ ش: ج ۲، ص ۶۶؛ فیض کاشانی، ۱۳۸۲ ش: ج ۱، ص ۲۴۵).

در آیات دیگری از قرآن کریم به بغی و حسادت عالمان یهود اشاره شده که عبارت‌اند از:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ؛ همانا دین [مورد پذیرش] نزد خداوند، اسلام [و تسلیم بودن در برابر فرمان خداوند] است و اهل کتاب اختلافی نکردند، مگر بعد از آنکه علم [به حقایق] اسلام [برایشان حاصل شد،] [این اختلاف] از روی حسادت و دشمنی میان آنان بود و هرکس به آیات خداوند کفر ورزد، پس [بداند که] همانا خداوند حسابگری سریع است» (آل عمران: ۱۹).

در این آیه شریفه کلمه «بغیا» به معنای سرکشی و حسد و طلب ریاست است (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳ ش: ج ۱، ص ۳۰۷).

«وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى لَفُضِي بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ؛ و [از دور پیامبران] پراکنده نشدند، مگر پس از آنکه علم [به حقایق] آنان [برایشان حاصل شد، به خاطر روحیه کینه و حسادت که میانشان بود، و اگر سنت سابق خداوند [در مورد مهلت دادن به کفار] تا زمانی معین نبود، میان آنان حکم می‌شد [و اهل باطل هلاک می‌گشتند] و همانا کسانی که پس از آنان کتاب آسمانی را به میراث بردند، درباره آن دچار شک و تردید هستند» (شوری: ۱۴).

علامه طباطبایی در المیزان می‌گوید: «منظور از "بغیا" ظلم و حسدی است که باعث شد اهل کتاب براساس علم خود عمل نکنند، در نتیجه در دین خدا اختلاف به راه انداختند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق: ج ۱۸، ص ۳۱) و نیز، «تفرقه در دین و به وجود آمدن مذاهب مختلف در میان مسلمانان به خاطر این بود که عده‌ای فضائل امیرالمومنین علیه السلام را فهمیدند و حسد ورزیدند» (فیض کاشانی، ۱۳۹۹ ق: ج ۴، ص ۳۶۹).

«وَأَتَيْنَاهُمُ بَيْنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ؛ و به آنان دلایل روشنی نسبت به امر [دین] دادیم، پس اختلاف نکردند، مگر پس از آنکه حقیقت برایشان حاصل شد [و این اختلاف] از روی حسادت و برتری جویی بود که میان آنان وجود داشت. همانا خداوند در قیامت درباره آنچه پیوسته اختلاف می‌کنند،

میان نشان دآوری خواهد کرد» (جائیه: ۱۷). جمله «فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ»، به اختلاف های دینی اشاره دارد که سبب درهم آمیختن حق و باطل در میان مردم جاهلیت شد. مقصود از این اختلاط، شبهه یا جهل نبود؛ بلکه علما بودند که به سبب حسادت و دشمنی های درونی، این اختلاف ها را میان خود و در جامعه ایجاد کردند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ج ۱۸، ص ۱۶۶).

با توجه به آیات و تفسیر آن ها، حسد بلایی عظیم برای دانشمندان به شمار می آید و نمود آن در میان علمای قوم بنی اسرائیل، بیش از سایر اقوام بوده است. این صفت، هنگامی که در نفس انسان ثابت شود، براساس آیات قرآن، زمینه ساز کفر خواهد بود. به همین دلیل، امام صادق علیه السلام فرمود: «اصول و ریشه های کفر سه چیز است: حرص و کبر و حسد» (حر عاملی، ۱۳۶۴: ص ۲۵۸). گرفتار شدن برخی از عالمان دینی به رذیله حسد به خاطر این است که لازمه استفاده صحیح از علم، برخورداری از نفس مزکی است. منظور از تزکیه نفس، ریشه کن کردن رذائل اخلاقی و عادت کردن به انجام فضائل اخلاقی است. اگر تزکیه نفس تحقق نیابد، فراگیری علم و ارتقای مدارج علمی در انسان موجب تکبر و فخرفروشی می شود و این تکبر، بستر حسد نسبت به هم صنفان را فراهم می آورد؛ به گونه ای که انسان مایل نیست کسی را بالاتر از خود ببیند. اینکه خداوند متعال در وصف عالمان دینی وارسته، «خشوع» را به کار می برد، بیانگر این حقیقت است که نتیجه کسب علم باید، خشوع باشد و چنین عالمانی خادمان واقعی دین خواهند بود؛ در غیر این صورت باید منتظر بروز صفات نکوهیده ای مانند حسد و عواقب ناگوار آن بود.

در روایات شیعه، خطر حسادت برای عالمان دین، بیش از دیگران گوشزد شده است. در روایتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

شش گروه، به خاطر شش صفت، قبل از حساب الهی وارد آتش می شوند. عرض کردند: ای رسول خدا! آن ها چه کسانی هستند؟ فرمود: زمامداران به خاطر ستمگری، عرب به خاطر تعصب ناروا، کدخدایان به خاطر تکبر، تجار به خاطر خیانت به مردم، روستاییان به خاطر جهل، و دانشمندان به خاطر حسادت (فیض کاشانی، ۱۳۸۲ ش: ج ۵، ص ۳۲۷).

حسود به حکمت الهی اعتراض دارد و به همین دلیل، نگرش او نوعی کفر و شرک خفی به شمار می‌آید. ظهور این صفت در میان اهل علم، زمینه‌ساز انحراف عامه مردم شده و تشخیص حق از باطل و ایجاد وحدت با اهل علم را دشوار می‌سازد. بر این اساس، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

دو دسته از امت و پیروانم هرگاه آشتی بوده و سازش نمایند، امت من با هم آشتی‌اند، و هرگاه فساد و تباهی کنند، امت من فساد و تباهی نمایند. کسی گفت: ای رسول و فرستاده خدا! آن دو دسته از امت تو کیستند؟ فرمود: فقها و دانایان به احکام، و امیران و فرمانروایان (مجلسی، بی تا (ب): ج ۲، ص ۱۸۲).

علم صحیح، براساس آموزه‌های اسلامی، باید با تواضع همراه باشد و ثمره آن، خضوع است؛ امانفس اماره و تلاش شیطان در فریب بندگان، غرور را با علم می‌آمیزند و آن را از هدف اصلی خود، یعنی هدایت‌گری، بازمی‌دارند. علم بدون تواضع، به اعمال ناخالص و عدم رشد می‌انجامد. غرور علمی موجب تفاخر به مقدار علم، ارزش‌گذاری بر جایگاه‌های دنیوی برای صاحبان علم و ایجاد درجه‌بندی‌های ظاهری می‌شود. تفاخر در انسان‌های خودبین، نیاز به دیده شدن و برتر بودن نسبت به دیگران را آشکار کرده و بذر حسد را در دل می‌کارد. این صفت قبیح از دل به اعمال مختلف متجلی می‌شود و اعضای بدن را در خدمت پایین کشیدن رقبا و ارتقای خود، به هر مکر، حيله و ترفندی فرامی‌خواند. مرحوم نراقی می‌گوید:

حسدي که برای اهل علم است در میان علمای دنیاست و ایشان کسانی هستند که مقصودشان از علم، طلب مال و جاه و قرب امیر و پادشاه است (حب دنیا). زمانی که دل مردم به تعظیم عالمی مملو می‌شود و از تعظیم دیگری منصرف می‌گردد یا کم می‌شود، سبب نقصان جاه و حاصل شدن حسد در میان علمای اهل دنیاست. اما در میان علمای آخرت حسد و عداوتی نیست؛ بلکه ایشان از کثرت نوع خود و بسیاری شریک مبتهج و مسرور می‌گردند (نراقی، ۱۳۴۸ ش: ج ۲، ص ۴۶۲).

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «هیچ فردی، عالم و دانشمند نمی‌شود، مگر آنکه به افراد برتر از خود حسد نورزیده و افراد پایین‌تر از خود را تحقیر نکند» (ابن‌اشعث کوفی، بی‌تا: ص ۲۳۳)؛ همچنین در حدیثی دیگر می‌فرماید: «ای طالب علم، علم فضیلت‌های بسیاری دارد و اگر دانش، مجسم شود، تواضع و فروتنی، سر آن بوده و دوری از حسد، چشم آن جسم خواهد بود» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ص ۴۸).

صفت حسادت از دیدگاه اسلام نکوهش شده است؛ زیرا آثار زیان‌بار دنیوی و اخروی بسیاری بر صاحب آن مترتب می‌شود. این آسیب، درباره دانشمندان، به‌ویژه علمای دینی، بسیار خطرناک است و قرآن و روایات نسبت به آن هشدار داده‌اند؛ چراکه آنان مراجع و پناهگاه‌های دینی مردم‌اند و گرفتار شدن به این صفت، هم موجب انحراف عامه و هم باعث اختلاط حق و باطل خواهد شد. احادیث نیز تصریح دارند که کفر ریشه در حسادت دارد؛ بنابراین تنها کسانی از این صفت مصون‌اند که ایمان واقعی داشته باشند. علمای دین با ایمان حقیقی، که نتیجه تعلیم، تهذیب و تزکیه نفس است و با کسب تقوا، می‌توانند این صفت رذیله را از خود دور سازند.

نتیجه‌گیری

۱. قرآن کریم در آیه ۱۵۷ سوره اعراف، حب دنیای مذموم را منشأ و ریشه انحراف عالمان دینی معرفی می‌کند؛ به‌گونه‌ای که حتی سوابق دین‌داری و خدمات یک عالم دینی، در صورت گرفتار شدن به این صفت، در تخفیف یا رفع عذاب الهی تأثیری نخواهد داشت.
۲. حب دنیای مذموم منشأ بروز تمام صفات و رذائل اخلاقی است؛ از جمله: تکبر، بخل، عداوت و دشمنی. با فعال شدن هر کدام از این موارد، انسان یک پله از نردبان ایمان سقوط می‌کند و ایمانش به ضعف می‌گراید.
۳. عالمان دینی که گرفتار حب دنیای مذموم می‌شوند، چون الگوهای دینی مردم‌اند، تأثیرات بسیار مخربی بر جامعه دینی دارند؛ از جمله انحراف عامه مردم، اشتباه در تمیز حق از باطل، کاهش اعتماد مردم به سایر عالمان وارسته و حتی دین‌گریزی آنان.

۴. حسد نتیجه وجود رذائل اخلاقی مانند تکبر و بخل است که خود ناشی از حب دنیا هستند. وقتی عالم دینی به حسد گرفتار شود، ضمیر وجودیش به تمامی رذائل اخلاقی آلوده می‌گردد و به همین سبب، در روایت، حسد به عنوان سوزاننده ایمان معرفی شده است که صاحب خود را هلاک می‌کند. اگر عالمان دینی گرفتار این رذیله شوند، مسیر ایمانی جامعه را به سوی بی‌ایمانی خواهند برد؛ مسئله‌ای که در طول تاریخ همواره نمونه‌هایی از آن مشاهده شده است، از جمله برخی از علما یهود و نصارا که در آیاتی از قرآن کریم بدان‌ها اشاره شده است.

منابع

قرآن کریم.

ابن ابی فراس، ابوالحسن ورام (۱۳۶۳)، مجموعه ورام، ترجمه محمد رضا عطائی، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

ابن اشعث کوفی، محمد (بی‌تا)، الجعفریات، تهران: مکتبه نینوی الحدیثه.

ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱)، تهذیب اللغة، بیروت: دار احیاء تراث العربی.

بابایی، احمد علی (۱۳۸۲ش)، برگزیده تفسیر نمونه، تهران: دارالکتاب الاسلامی.

بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۶ق)، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت.

بحرانی، میثم بن علی (۱۳۶۲ش)، شرح نهج البلاغه، بی‌جا: دفتر نشر کتاب.

تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۴۱۰)، غرر الحکم ودرر الکلم، مصحح: سید مهدی رجایی، قم: دارالکتاب الاسلامیه.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۲ش)، شریعت در آیین معرفت، قم: مرکز نشر فرهنگی رجاء.

حر عاملی، محمد بن حسن (۱۳۶۴)، وسائل الشیعه، قم: آل البيت (ع).

خمینی، روح الله (۱۳۹۴ش)، چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷ش)، لغت‌نامه، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

بررسی چگونگی انحراف عالمان دینی باتأثیرپذیری از حب دنیا و ذایل ناشی از آن باتأکید بر آیه ۱۷۵ سوره اعراف / ۳۱۷

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ قرآن، بیروت: دارالقلم.

ری شهری، محمد (۱۴۱۶)، میزان الحکمة، قم: دارالحديث.

زبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، تاج العروس، بیروت: دارالفکر.

سید رضی، محمد بن حسین بن موسی (بی تا)، نهج البلاغة، ترجمه محمد علی انصاری قمی، تهران: انتشارات نوین.

شبر، عبدالله (۱۳۷۸ش)، تفسیر شبر، بیروت: دارالبلاغة.

شریف لاهیجی، محمد بن علی (۱۳۷۳ش)، تفسیر شریف لاهیجی، تهران: دفتر نشر داد.

طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۸۸ش)، شیعه در اسلام، قم: مؤسسه بوستان کتاب.

طباطبائی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۳۸ش)، مجمع البیان، تهران: مکتبه العلمیه.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۲ق)، مکرم الأخلاق، قم: انتشارات شریف.

طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵ش)، مجمع البحرين، تهران: مرتضوی.

غزالی، محمد بن محمد (۱۳۶۱)، کیمیای سعادت، تهران: خدیو جم.

فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۳۸۲ش)، المحجة البيضاء، قم: جامعه مدرسین.

فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۳۹۹ق)، الصافي، بیروت: مؤسسة الاعلمي للمطبوعات.

فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۴۰۳ق)، المحجة البيضاء فی تهذیب الأحياء، بیروت: مؤسسة الاعلمي.

فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (بی تا)، مفاتیح الشرایع، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۱)، أحسن الحديث، قم: جامعه مدرسین.

کاشانی، ملافتح الله (۱۳۳۶ش)، تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، تهران: کتابفروشی محمد حسن علمی.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، أصول کافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، مصحح: جمعی از محققان، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مجلسی، محمدباقر (بی تا) (الف)، احتجاجات (ترجمه جلد ۹ بحار الانوار)، تهران: اسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر (بی تا) (ب)، بنادر البحار، شارح و مترجم: علی نقی فیض الاسلام اصفهانی، تهران: فقیه.
- محاسبی، حارث بن اسد (۱۳۹۰ق)، الرعایة لحقوق الله، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، تهران: جامی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۷ش)، آموزش عقاید، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰ش)، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نجفی، محمدحسن (۱۴۲۱)، جواهر الکلام في شرح شرایع الإسلام، قم: جامعه مدرسین.
- نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۳۴۸ش)، معراج السعادة، تهران: حوزه علمیة اسلامی.
- نراقی، ملامهدی (۱۳۱۲ش)، جامع السعادات، چاپ سنگی.
- نراقی، ملامهدی (۱۳۷۲ق)، علم اخلاق اسلامی، ترجمه سید جلال الدین مجتبی، تهران: انتشارات حکمت.

References

The Holy Qur'an.

Al-Azharī, Muḥammad ibn Aḥmad. 1421 AH. Tahdhīb al-Lughah. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.

Bābā'ī, Aḥmad 'Alī. 1382 Sh. *Barguzideh-ye Tafsi'r-e Nemūneh.* Tehran: Dār al-Kitāb al-Islāmī.

Al-Baḥrānī, Maytham ibn 'Alī. 1362 Sh. *Sharḥ Nahj al-Balāghah.* n.p.: Daftar-e Nashr al-Kitāb.

Al-Baḥrānī, Sayyid Hāshim. 1416 AH. *Al-Burhān fī Tafsi'r al-Qur'ān.* Tehran: Bunyād-e Bi'that.

Dihkhudā, 'Alī Akbar. 1377 Sh. *Lughatnāmeḥ.* Tehran: Mu'assiseh-ye Intishārāt va Chāp-e Dānishgāh-e Tehran.

Al-Fayḍ al-Kāshānī, Muḥammad ibn Shāh Murtaḍā. 1382 Sh. *Al-Maḥajjah al-Bayḍā'.* Qom: Jāmi'ah-ye Mudarrisīn.

- Al-Fayḍ al-Kāshānī, Muḥammad ibn Shāh Murtaḍā. 1399 AH. *Al-Ṣāfi*. Beirut: Mu'assasat al-A'lamī lil-Maṭbū'āt.
- Al-Fayḍ al-Kāshānī, Muḥammad ibn Shāh Murtaḍā. 1403 AH. *Al-Maḥajjah al-Bayḍā' fī Tahdhīb al-Iḥyā'*. Beirut: Mu'assasat al-A'lamī.
- Al-Fayḍ al-Kāshānī, Muḥammad ibn Shāh Murtaḍā. n.d. *Maḥātīḥ al-Sharā'ī*. Qom: Kitābkhāneh-ye Āyat Allāh Mar'ashī Najafī.
- Al-Ghazālī, Muḥammad ibn Muḥammad. 1361 Sh. *Kīmīyā-ye Sa'ādat*. Tehran: Khadīvajam.
- Al-Ḥurr al-Āmilī, Muḥammad ibn al-Ḥasan. 1364 Sh. *Wasā'il al-Shī'ah*. Qom: Āl al-Bayt (AS).
- Ibn Abī Firās, Abū al-Ḥusayn Warām. 1363 Sh. *Majmū'eh-ye Warrām*. Translated by Muḥammad Riḍā 'Aṭā'i. Mashhad: Āstān-e Qods-e Raḍavī, Bunyād-e Pazhūheshhā-ye Islāmī.
- Ibn Ash'ath al-Kūfī, Muḥammad. n.d. *Al-Ja'farīyyāt*. Tehran: Maktabat Naynawā al-Ḥadīthah.
- Ibn Fāris, Aḥmad. 1404 AH. *Mu'jam Maqāyīs al-Lughah*. Qom: Maktab al-I'lām al-Islāmī.
- Javādī Āmulī, 'Abd Allāh. 1372 Sh. *Sharī'at dar Āyīneh-ye Ma'rifat*. Qom: Markaz-e Nashr-e Farhangī Rajā'.
- Kāshānī, Mullā Faṭḥ Allāh. 1336 Sh. *Tafsīr Minhaj al-Ṣādiqīn fī Ilzām al-Mukhālifīn*. Tehran: Kitābfurūshī-ye Muḥammad Ḥasan 'Ilmī.
- Khomeinī, Rūḥ Allāh. 1394 Sh. *Chehel Ḥadīth*. Tehran: Mu'assiseh-ye Tanzīm va Nashr-e Āthār-e Imām Khomeinī.
- Al-Kulaynī, Muḥammad ibn Ya'qūb. 1407 AH. *Uṣūl al-Kāfi*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah.
- Al-Majlisī, Muḥammad Bāqir. 1403 AH. *Biḥār al-Anwār*. Edited by a group of researchers. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.
- Al-Majlisī, Muḥammad Bāqir. n.d. (a). *Iḥtijājāt (Translation of Volume 9 of Biḥār al-Anwār)*. Tehran: Islāmīyyah.
- Al-Majlisī, Muḥammad Bāqir. n.d. (b). *Banādir al-Biḥār*. Commentator and translator: 'Alī Naqī Fayḍ al-Islām Iṣfahānī. Tehran: Faqīh.
- Miṣbāḥ Yazdī, Muḥammad Taqī. 1377 Sh. *Āmūzesh-e 'Aqā'id*. Tehran: Sherkat-e Chāp va Nashr-e Bayn al-Milālī-ye Sāzmān-e Tabliḡhāt-e Islāmī.
- Al-Muḥāsibī, al-Ḥārith ibn Asad. 1390 AH. *Al-Ri'āyah li-Ḥuqūq Allāh*. Translated by Maḥmūd Riḍā Iftikhārẓādeh. Tehran: Jāmī.

- Muṣṭafavī, Ḥasan. 1360 Sh. *Al-Taḥqīq fī Kalimāt al-Qur'ān al-Karīm*. Tehran: Bongāh-e Tarjomeh va Nashr-e Ketāb.
- Al-Najāfī, Muḥammad Ḥasan. 1421 AH. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharā'ī' al-Islām*. Qom: Jāmi'ah-ye Mudarrisīn.
- Al-Narāqī, Aḥmad ibn Muḥammad Mahdī. 1348 Sh. *Mi'rāj al-Sa'ādah*. Tehran: Ḥawzeh-ye 'Ilmīyeh-ye Islāmī.
- Al-Narāqī, Mullā Mahdī. 1312 Sh. *Jāmi' al-Sa'ādāt*. Lithograph.
- Al-Narāqī, Mullā Mahdī. 1372 AH. *Ilm-e Akhlāq-e Islāmī*. Translated by Sayyid Jalāl al-Dīn Muṣṭabavī. Tehran: Intishārāt-e Ḥikmat.
- Qurashī, Sayyid 'Alī Akbar. 1371 Sh. Aḥsan al-Ḥadīth*. Qom: Jāmi'ah-ye Mudarrisīn.
- Al-Rāghib al-Isfahānī, al-Ḥusayn ibn Muḥammad. 1412 AH. *Mufradāt Alfāz al-Qur'ān*. Beirut: Dār al-Qalam.
- Rayshahrī, Muḥammad. 1416 AH. *Mīzān al-Ḥikmah*. Qom: Dār al-Ḥadīth.
- Al-Sayyid al-Raḍī, Muḥammad ibn al-Ḥusayn ibn Mūsā. n.d. *Nahj al-Balāghah*. Translated by Muḥammad 'Alī Anṣārī Qumī. Tehran: Intishārāt-e Novīn.
- Al-Sharīf al-Lāhījī, Muḥammad ibn 'Alī. 1373 Sh. *Tafsīr al-Sharīf al-Lāhījī*. Tehran: Daftar-e Nashr-e Dād.
- Shubbar, 'Abd Allāh. 1378 Sh. *Tafsīr Shubbar*. Beirut: Dār al-Balāghah.
- Ṭabāṭabā'ī, Sayyid Muḥammad Ḥusayn. 1388 Sh. *Shī'eh dar Islām*. Qom: Mu'assiseh-ye Bustān-e Kitāb.
- Al-Ṭabāṭabā'ī, Sayyid Muḥammad Ḥusayn. 1417 AH. *Al-Mīzān fī Tafsīr al-Qur'ān*. Qom: Daftar-e Intishārāt-e Jāmi'ah-yi al-Mudarrisīn Ḥawzah-ye 'Ilmīyeh-ye Qom.
- Al-Ṭabrisī, al-Faḍl ibn al-Ḥasan. 1338 Sh. *Majma' al-Bayān*. Tehran: Al-Maktabah al-'Ilmīyyah.
- Al-Ṭabrisī, al-Ḥasan ibn al-Faḍl. 1412 AH. *Makārim al-Akhlāq*. Qom: Intishārāt al-Sharīf.
- Al-Tamīmī al-Āmidī, 'Abd al-Wāḥid ibn Muḥammad. 1410 AH. *Gurar al-Ḥikam wa Durar al-Kalim*. Edited by Sayyid Mahdī Rajā'ī. Qom: Dār al-Kitāb al-Islāmī [Dār al-Kutub al-Islāmīyyah?].
- Al-Ṭurayḥī, Fakhr al-Dīn. 1375 Sh. *Majma' al-Baḥrayn*. Tehran: Murtaḍavī.
- Al-Zubaydī, Muḥammad ibn Muḥammad. 1414 AH. *Tāj al-'Arūs*. Beirut: Dār al-Fikr.